

فصلنامه علمی-پژوهشی آیین حکمت

سال دوازدهم، پاییز ۱۳۹۹، شماره مسلسل ۴۵

تبیین چرایی بایسته‌های محبت در قرآن بر اساس نفس‌شناسی ملاصدرا

تاریخ دریافت: ۹۹/۳/۲۶

تاریخ تأیید: ۹۹/۸/۱۹

حسن معلمی *

سمیه سادات ملاباشی **

بخشی از اوصافی که خداوند درباره مؤمنان در قرآن بیان داشته، ناظر به محبت و ولایت است و به طور صریح بیان می‌کند که ایمان به خدا با محبت به دشمن خدا قابل جمع نیست. در آیات متعددی مؤمنان از دوستی با اهل کتاب، مشرکان و کفار نهی شده‌اند. در این نوشتار پس از تبیین ارتباط ایمان و محبت به خدا، چرایی تعارض آنها با محبت غیرمؤمنان از منظر نفس‌شناسی ملاصدرا تبیین می‌گردد. ملاصدرا در برخی آثار خود به ایمان و آثار آن پرداخته و در مواضعی دیگر مباحث هستی‌شناختی محبت را به میان آورده است. در این پژوهش با کمک تبیین نقش قلب به عنوان مرتبه‌ای از وجود انسان که محل شناخت، ایمان و محبت است، نحوه تأثیر و تأثر ایمان و محبت از یکدیگر را برای تبیین چرایی بایسته‌های محبت در قرآن بررسی می‌کنیم. از آنجا که نفس انسان امری مجرد و بسیط است، موطن امیال او از شناخت‌های او منقطع نیست. محبت‌ها و امیال

* دانشیار و عضو هیئت علمی دانشگاه باقرالعلوم (ع) (h.moallemi57@gmail.com).

** دانشجوی دکتری فلسفه اسلامی دانشگاه باقرالعلوم (ع) (andishem118@gmail.com).

انسان شناخت‌های او را تحت تأثیر قرار می‌دهد، تا آنجا که می‌تواند چشم بصیر مؤمن را از ادراک حقیقت ناتوان کرده، او را به کفر بکشاند.

واژگان کلیدی: ایمان، محبت، ملاصدرا، قرآن، حکمت متعالیه.

مقدمه

در طول فرایند شکل‌گیری و تکامل فلسفه اسلامی همواره نوعی تعامل بین اندیشه اسلامی و هستی‌شناسی فلسفی وجود داشته است. این تعامل در حکمت متعالیه به اوج خود می‌رسد. صدرالمتألهین مسیری را در اندیشه و استدلال طی می‌کند که بدون آنکه فلسفه او را به کلام یا دفاع عقلانی از دین مشابه کند، نتایجی همسو و هماهنگ با آموزه‌های اسلامی داشته باشد و او از این منظر به تفسیر قرآن و شرح منابع حدیثی می‌پردازد؛ راهی که هرچند به پایان نرسید، فرجام پیمودن صحیح حکمت متعالیه را نشان داد.

بی‌شک ایمان یکی از کلیدی‌ترین مفاهیم در آموزه‌های قرآنی است. خداوند از طریق وحی معارفی به بشر ارائه می‌دهد و از او می‌خواهد به این معارف و حقایق ایمان بیاورد و در مرتبه بعد نشانه‌هایی برای اهل ایمان بیان می‌کند، معرفی آثار ایمان در واقع سنجه‌ای است که میزان تحقق ایمان در فرد را نشان می‌دهد. از جمله آثار ایمان که در قرآن به آن پرداخته شده، محبت به مؤمنان و در درجات برتر، محبت به پیامبر و خداوند است. در مقابل در موارد متعددی مؤمنان از دوستی با افرادی خارج از جامعه اسلامی اعم از مشرک، کافر و اهل کتاب نهی شده‌اند و گاه برای این پرهیز از محبت آنها دلایلی نیز بیان شده است. در برخی آیات نوعی تعارض میان ایمان به خدا و محبت دشمنان او بیان شده است. آنچه

در این نوشتار در صدد آن هستیم، تبیین چرایی این بایسته‌ها بر اساس نفس‌شناسی ملاصدراست. تجرد و بساطت نفس، تأثیر معرفت بر ایمان و محبت و جایگاه مراتب شناخت (عقلی، وهمی، حسی و خیالی) بر ایمان و محبت، ما را به ارتباطی وثیق و محکم بین ایمان و محبت می‌رساند.

بدین منظور ابتدا به طور خلاصه به بیان دیدگاه ملاصدرا درباره ایمان و محبت می‌پردازیم، سپس به قلب به عنوان مرتبه‌ای از وجود انسان که محل ایمان و محبت است، پرداخته می‌شود، سپس بایسته‌های محبت در قرآن ذکر می‌شود و در ادامه بر اساس نفس‌شناسی ملاصدرا به تبیین چرایی این بایسته‌ها می‌پردازیم. در تفاسیر موضوعی به طور مستقل به موضوع بایسته‌های محبت در قرآن پرداخته نشده است. تأثیر امیال بر رفتار و تکرار نهی‌های قرآن درباره محبت و ولایت غیرمؤمنان پژوهشگر را بر آن داشت به طور مستقل به این موضوع بپردازد. صدرالمتألهین نیز در آثار خود به طور صریح و مستقل به این موضوع حتی به رابطه ایمان و محبت پرداخته است. نگارنده تلاش کرده است با استفاده از آرای ملاصدرا تبیینی برای بایسته‌های محبت در قرآن استخراج نماید. استفاده از آرای فلسفی برای تبیین تعامل میان معرفت، محبت و ایمان نیز از مباحثی است که کمتر به آن اشاره شده و در این پژوهش به طور خاص به آن پرداخته می‌شود.

ایمان از دیدگاه ملاصدرا

صدرالمتألهین در تبیین معنای ایمان به تفسیر *الکشاف* استناد می‌کند و به نقل از او می‌گوید: ایمان بر اساس لغت از امن گرفته شده؛ *أَمَنَهُ* یعنی *صَدَّقَهُ*. گویی آنچه تصدیق می‌شود از تکذیب و مخالفت در امان است (ملاصدرا، ۱۳۶۶/الف: ۱/ ۲۴۵). در

جای دیگری معنای دیگری برای ایمان بیان می‌کند و می‌گوید: ایمان یعنی تصدیقی که در قیامت موجب در امان قرار گرفتن می‌شود (ملاصدرا، ۱۳۶۶: ۱/۴۶۶). در جای دیگر معنای ایمان را تصدیق ضروریات دین می‌داند و می‌افزاید: ایمان نوری از انوار خداست که آن را بر قلب هر یک از بندگانش که بخواهد، افاضه می‌کند. با این نور، بنده اشیا را آن‌چنان که هست، می‌بیند و این همان چیزی است که نزد حکما گاه حکمت نظری خوانده می‌شود و مقصود آنان از حکمت نظری ملکه‌ای است که به واسطه آن، انسان بر حاضر کردن معلومات حقّه، بدون نیاز به تکلف و کسب جدید، هر گاه که بخواهد، قدرت می‌یابد. گاهی نیز مقصود از حکمت نظری کمال عقل نظری یا قوه نظریه است و گاهی به معنای عقل بالفعل و گاه به معنای عقل بسیط اجمالی به کار می‌رود (همان: ۱/۴۶۶).

با این بیان، ملاصدرا ایمان را در حیطة نظر محدود می‌کند و در صورت تحقق واقعی، آن را بر حکمت نظری با تعریفی که حکما ارائه می‌دهند، منطبق می‌داند. از نظر او، همان طور که خیر حقیقی یعنی ایمان، غایت علوم حقیقی و کمال‌دهنده به نفس است، آنچه موصوف خیر حقیقی یعنی ایمان قرار می‌گیرد، عقل نظری است و عقل عملی و سایر قوای علمی و عملی در خدمت عقل نظری‌اند (همان: ۱/۴۲۴).

پس حوزه گرایش و رفتار خارج از اصل ایمان و درحقیقت بروز و پیامد ایمان به شمار می‌روند. ایمان تصدیق و اعتقاد قلبی است؛ چون خداوند متعال می‌فرماید: «مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ»، (بقره: ۶۲) سپس به این کلام خود «وَعَمِلَ صَالِحاً» (بقره: ۶۲) را عطف می‌کند و می‌دانیم که عطف بر مغایرت دلالت می‌کند و هر کس این عطف را بر تأکید یا جداکردن یکی از ارکان ایمان یعنی عمل

صالح حمل کند، بدون دلیل ظاهر آیه را ترک کرده است، هر جا چیزی ذکر شود، سپس آنچه تحت آن قرار می‌گیرد، ذکر شود، حمل بر توسع و مجاز می‌شود؛ مثل: «فِيهِمَا فَاكِهَةٌ وَ نَخْلٌ وَ رُمَّانٌ» (الرحمن: ۶۸) که نخل و انار که دو گونه از میوه‌اند، بر فاکهه که بر عموم میوه‌ها اطلاق می‌شود، عطف شده است. نیز مانند آیه «وَ إِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَ مِنْكَ وَ مِنْ نُوحٍ وَ إِبراهيمَ وَ مُوسى وَ عيسى ابْنِ مَرْيَمَ» (احزاب: ۷) که نام برخی از انبیا پس از کلمه «نبیین» آمده و اگر در چنین مواردی بر مجاز حمل نشود، ناچار باید بگوییم آنچه بعد ذکر شده در امر اول داخل نبوده است. پس هر کس عمل به ارکان را در ایمان معتبر بداند، گویی معتقد بوده که از لوازم غالبی ایمان، انجام دادن عمل صالح است یا از ایمان، ایمان ظاهری را اراده کرده است. در این صورت در تمامی چنین مواردی باید ایمان را بر معنای مجازی آن یعنی ایمان ظاهری حمل کند. چنین افرادی هر کس ادعای ایمان کند، ولی عبادات را ترک کند، از زمره مؤمنان نمی‌دانند؛ در حالی که ایمان حقیقی ممکن است بدون عمل محقق شود. ملاصدرا برای تحقق ایمان حقیقی بدون عمل مثالی ارائه می‌دهد که برای رساندن مقصود او رسا نیست؛ او کسی را مثال می‌زند که بصیرت یافته و قلبش به نور عرفان روشن شده، اما همزمان با ایمان آوردنش در راه خدا شهید شده، چنین فردی حقیقتاً نزد خدا مؤمن محسوب می‌شود، بدون اینکه اعمال دینی را انجام داده باشد (ملاصدرا، ۱۳۶۶ ب: ۳/ ۴۵۵).

با وجود اینکه ملاصدرا ایمان را تنها از سنخ معرفت می‌داند، بارها به پیوند و تلازم میان ایمان به خدا و محبت به او تأکید دارد، تا آنجا که درجات ایمان را بر اساس محبّ یا محبوب خدا بودن توصیف می‌کند. بر این اساس ایمان سه مرتبه

دارد: مرتبه عوام که به خاطر ایمان به غیب به طمأنینه قلبی رسیده‌اند، مرتبه خواص که محبان خداوند هستند و مرتبه اخصین که محبوب‌های حضرت حق‌اند، از نظر او هر یک از این مراتب، علم و عمل مخصوص به خود دارد (ملاصدرا، ۱۳۶۶ الف: ۱۷۳/۷).

محبت از دیدگاه ملاصدرا

از دیدگاه ملاصدرا «حبّ تعلق خاصی است از سوی موجود دارای شعور، به امر جمیل از آن جهت که جمیل است؛ به گونه‌ای که محب وقتی محبوب را می‌یابد، از جداشدن از او ایبا دارد و وقتی از او دور است، میل به وصال او دارد» (ملاصدرا، ۱۳۶۸: ۱۵۳/۷).

علامه طباطبایی پنج مؤلفه را در تعریف محبت دخیل دانسته‌اند:

۱. نوعی تعلق و وابستگی بین محب و محبوب است، چه اضافه متشابه الاطراف چه مختلف الاطراف.
۲. فرع بر شعور و منوط به نوعی آگاهی است.
۳. حتماً زیبایی در حب دخیل است؛ اگر تعلق به موجود دیگر ناشی از جمال متعلق نباشد، محبت نیست مثل وابستگی موجود نیازمند به موجود غنی‌تر از خود.
۴. در محبت میل به دوام قرب و اتصال هست.
۵. در صورت وجود فاصله بین محب و محبوب، لزوماً میل به وصل هست.

(همان: پاورقی)

در زبان و بیان صدرالمتألهین عشق مترادف محبت است؛ همچنان‌که خود می‌گوید: «لفظ عشق بنا بر عرف عام تعلق خاصی است که بین مذکر و مؤنث از حیوانات رخ می‌دهد؛ اما در عرف خاص، مرادف یا شبه مرادف با حب است»

(همان: ۱۵۳/۷) و در جای دیگر در بیان معنای عشق می‌گوید: ^۱ معنای عشق ابتهاج با تصور حضور چیزی است (ملاصدرا، ۱۳۵۴: ۱۵۱). امام خمینی (ره) درباره عشق می‌فرماید: «چون لفظ عشق لفظی است که در هاضمه کسانی که به اصطلاحات عرفا آشنا نیستند به تحلیل نمی‌رود، آنها از شنیدن لفظ عشق وحشت می‌کنند؛ لذا باید از آن به حب تعبیر نمود که به ذهن مأنوس‌تر است، گرچه حب هم به معنای عشق است» (موسوی خمینی، ۱۳۸۱: ۲/۱۴۱). اما شوق ^۲ «طلب به کمال رساندن آن تصور لذت‌بخش و بهجت‌آفرین و حرکت برای تمام کردن آن ابتهاج است» (همان). مراتب حضور صورت متفاوت است؛ تمثّل خیالی مرتبه ضعیفی از حضور و تمثّل حسّی مرتبه قوی‌تری از آن و شهود اشراقی کامل‌ترین ادراکات است. هر کس به امری رغبت و شوق دارد. برای رسیدن به آن، به چیزهایی دست می‌یابد و چیزهایی را از دست می‌دهد. هر مشتاقی از آن جهت که مشتاق است، خود جزئی از مشتاق‌الیه است. مثل اینکه انسان تشنه اول سیراب شدن را تصور می‌کند، با این تصور مرتبه ضعیفی از آن برایش حاصل می‌گردد که موجب می‌شود آن را به نحو اتمّ طلب‌کند؛ پس همانند شخص سیراب شده‌ای است که مشتاق سیراب شدن است و آن را طلب می‌کند. در نتیجه هر طالبی جز چیزی را که تمام‌کننده حقیقتش و کمال ذاتش باشد، طلب نمی‌کند. شوق، همراه نوعی نرسیدن، نقص و قصور است؛ اما عشق، مقدس و متعالی‌تر از شوائب است (ملاصدرا، ۱۳۵۴: ۱۵۲). این تبیین از عشق، هم به وجود سنخیت میان محبّ و محبوب اشاره دارد، هم به اینکه محبّ، هرگز به صورت امر قلبی صرف باقی نمی‌ماند و به عمل و طلب منجر می‌شود.

ملاصدرا غرض نهایی از وجود عشق مجازی در سرشت انسان و محبّت او

به شمائل ظاهری و علاقه او به زیبا کردن مواد و اجسام را بیدارکردن او از خواب غفلت و جهالت می‌داند. این مرتبه از عشق به منزله تمرینی برای انسان است تا از امور جسمانی خارج و به محاسن روحانی و فضایل عقلانی و انوار الهی نایل شود و به شناخت گوهر و شرافت موجودات هدایت گردد، زیرا همه محاسن و فضایی که در ظاهر اجرام و ابدان دیده می‌شود، رنگ‌ها، خطوط و نقوشی هستند که از رب‌النوع و ملائکه مدبر آنها حکایت می‌کنند (ملاصدرا، ۱۳۶۱: ۲/۷۸). به این ترتیب تنها آن نوع محبت بین انسان‌ها شرافت انسانی است که ویژگی عبور از حقیقت به مجاز را داشته باشد. سمت‌وسوی این نوع محبت سیر از عالم مادی به عالم ملکوت و ملائکه است.

چون خداوند عین علم و خیر و طلب است، از این جهت عاشق و محب است و از آنجا که عین خیر و محض حُسن و بهاء است، عین معشوقیت و مطلوبیت است. البته از آنجا که محبت از اوصاف حقیقیه ذات‌الاضافه است، حبيب، محبوب و محبت لازم دارد و ملاک محبت، ادراک کمال در محبوب است. اگر کمال محبوب ضعیف باشد یا مُدرک کمال ضعیف باشد، حب و عشق ضعیف‌تر خواهد بود و اگر مُدرک قوی و شدید باشد و کمال محبوب کامل باشد و ادراک قوی و مؤکد گردد، حب قوی و اشد می‌شود.

پس قوت ادراک در قوت حب دخیل است و اگر کمال محبوب قوی باشد، حب قوت می‌گیرد؛ اگر عاشق قوی‌الوجود شدید‌الکمال باشد، عشق به کمال شدید می‌شود. به همین دلیل است که در مورد محبت به خداوند عالم، اختلاف درجات اولیاء‌الله به میزان درجه معرفت و ادراک آنها به حضرت حق می‌باشد (امام خمینی، ۱۳۸۱: ۲/۱۴۱)؛ از این روست که «وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ». (بقره: ۱۶۵)

موطن ایمان و محبت بودن قلب از دیدگاه ملاصدرا

در آیات قرآن (مجادله: ۲۲؛ حجرات: ۱۴) و عبارات ملاصدرا (ملاصدرا، ۱۳۶۶/الف: ۳۱۲/۱) موطن و محل ایمان، قلب دانسته شده؛^۳ از سوی دیگر همواره قلب مرتبه‌ای از وجود انسان دانسته شده که موطن و محل امیال^۴ و محبت (حدید: ۲۷) است. برای اینکه به تحلیل کامل تری از رابطه ایمان و محبت دست پیدا کنیم، به تبیین معنا و جایگاه قلب از دیدگاه ملاصدرا می‌پردازیم. برخی صاحب‌نظران معتقدند «منظور از قلب در قرآن خاستگاه ادراک و اندیشه، یعنی همان نفس انسان است» (جوادی آملی، ۱۳۸۱/الف: ۵/۴۵۵). به نظر نگارنده از آنجا که بارها قلب به ضمائر اضافه شده و عباراتی مانند «قلبی» (بقره: ۲۶۰)، «قلبک» (شوری: ۲۴)، «قلبه» (احزاب: ۳۲)، «قلبهها» (قصص: ۱۰) و... در قرآن به کار رفته و اضافه شیء به خودش معنا ندارد، باید بپذیریم نوعی دوگانگی بین مضاف (قلب) و مضاف‌الیه (نفس) وجود دارد و قلب مرتبه یا بُعدی از مراتب و ابعاد نفس است که مرکز تعقل، ادراک و تمایل است و نه خود نفس.

این مرتبه از نفس انسان از آن رو «قلب» نامیده می‌شود که مرتباً در حال روی‌گرداندن به سمت امور مختلف و انتقال از معلومی به معلوم دیگر است. وجه دیگر به اعتبار توجه این مرتبه از وجود انسان به عقل صرف و حس است. قلب انسان دارای دو وجه است: وجهی به عالم ملکوت است و وجهی به عالم حس. خواطری که بر قلب وارد می‌شوند و او را بر افعال و حرکات برمی‌انگیزند یا از جنبه عالی برانگیخته می‌شوند و به خیر دعوت می‌کنند یا از جنبه سافله برانگیخته می‌شوند و انسان را به شرّ و غفلت فرا می‌خوانند (ملاصدرا، ۱۳۶۸: ۶/۱۸۴). منشأ تبدل‌های مکرر در قلب غلبه همین دو وجه است. ملاصدرا قلب انسان را به میدان جنگی تشبیه می‌کند که در آن مدام جنود عقل و جنود جهل به یکدیگر

یورش می‌برند؛ گاهی جنود عقل غالب می‌شود، گاهی جنود جهل. در نتیجه تکرار این حملات پیاپی یا فرد با اندیشه صحیح و عمل صالح جنود عقل را غالب می‌کند و به تدریج به مرتبه نفس مطمئنه نزدیک می‌شود یا بر اثر عقاید باطل و معصیت جنود جهل را قوت می‌بخشد. در این صورت قلب او جولانگاه جنود جهل می‌شود و مصداق آیه «أَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ» (فرقان: ۴۳) می‌گردد. این تعقیب و گریز در معرکه روحانی نفس برقرار است تا یکی از دو لشکر بر اساس آنچه در قضا و قدر الهی جاری شده، بر دیگری غلبه کند و خداوند مملکت قلب را برای یکی از این دو فتح کند؛ اما مستقر نمی‌شود (ملاصدرا، ۱۳۶۶/الف: ۵/۲۳۹-۲۳۸).

کسی که در باطن، رسول قلبی یا واردی از واردات حق که به واسطه آن قلب زنده می‌شود، نداشته باشد، کلام رسول خارجی را نمی‌شنود؛ آن‌چنان‌که خداوند متعال فرمود: «إِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْكَلِمَةَ وَ لَا تَسْمَعُ الدُّعَاءَ إِذَا وُلِّوْا مُدْبِرِينَ» (نمل: ۸۰) و نیز «لِيُنذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا» (یس: ۷۰).

پس قلب به نوری که از جانب حق بر آن وارد شده زنده است و به واسطه این نور، کلام رسول خارجی را می‌شنود، می‌فهمد و می‌پذیرد. پس سرّ قلب که پذیرنده فیض نور واردشده از جانب حق است، رسولی است بین حق و عبد که اسرار و معانی را از نور حق می‌گیرد و به قوای داخلی، خارجی و در مرحله بعد به سایر مسلمانان می‌رساند.

هر انسانی با آنچه در نفس و طبعش هست، با امور عالم غیب و شهادت ملاقات می‌کند، بلکه جز این نیست که هر قوه‌ای که چیزی را ادراک می‌کند و به آن می‌رسد، با آنچه در خود دارد، ادراک می‌کند. پس وهم موهومات را درک

می‌کند و عقل که جوهری مفارق است، حقایق مجرد از حجاب‌های مادی را درک می‌کند. پس انسان با هر قوه‌ای بلکه در هر نشئه‌ای در او و برای او نوعی ادراک هست که برخی از آنچه را در آن نشئه است، ادراک می‌کند. به همین دلیل برخی از حکما گفته‌اند: «العقل نور الله و لایهتدی الی النور الا النور» صورت جزئی جز در آینه جزئی ظهور پیدا نمی‌کند. پس نفس مرآت عقل است و مرآت عقل، شبیه آینه اجسام نیست و مرآتی که خدا را نشان می‌دهد، شبیه مرآتی که غیر خدا را نشان می‌دهد، نیست. آیه «وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ» (نور: ۴۰) به همین مطلب اشاره دارد.

از جانب خدا نوری بر قلب مؤمن مجاهد فی سبیل الله افاضه می‌شود. این نور از عالم ملکوت می‌آید و پس از استکمال نفس مؤمن با علوم رسمی و آداب شرعی در مراتب حس، خیال، وهم و عقل او قرار می‌گیرد. مرتبه این نور فوق ادراک عموم افراد است و از سنخ نور نبوت و ولایت است. با این نور احکام نبوی پذیرفته و اسرار الهی فهمیده می‌شود و بهره وافر از علوم ربانی حاصل می‌شود. پس با رسول داخلی و مبلغ غیبی یعنی عقل کمال یافته، رسول خارجی و مبلغ عینی پیروی می‌شود. به بیان دیگر مجاهده در راه خدا موجب کمال یافتن عقل می‌شود و استکمال عقل موجب تصدیق پیامبر در مراتب برتری از ایمان می‌گردد. در مقابل کسی که واردات الهی در قلبش نباشد و نصیبی از نور او نداشته باشد، زبان پیامبری را که از جانب حق به سوی مردم آمده نمی‌فهمد و نوری که با اوست و کتابی را که به او نازل شده، درک نمی‌کند (ملاصدرا، ۱۳۶۶/الف: ۷/ ۲۸۴-۲۸۱). «کسی که خدا نوری برای او قرار نداده، هیچ نوری برای او نیست»^۵. چون دشمن گاهی درونی است و زمانی بیرونی. به جنگیدن با هر دو

دشمن جهاد گفته‌اند. این درحقیقت توسعه در معنای «عدو» است؛ زیرا دشمن بیرونی با تهاجم به آب و خاک و آسیب‌رساندن به بدن، آدمی را به کفر و ارتداد می‌کشانند و جهاد در این میدان به معنای ایستادگی در برابر او و مانع‌شدن از تهاجم و تعدی اوست؛ اما دشمن درونی به عقیده، اخلاق و اوصاف نفسانی انسان تهاجم می‌کند و او را به معصیت فرا می‌خواند و جهاد در این میدان به معنای مقاومت در برابر نفس اماره و زیرپا گذاشتن دعوت اوست (جوادی آملی، ۱۳۸۹: ۱۴۶-۱۴۵).

قلب مرتبه‌ای از بُعد مجرد انسان است که نه تنها تمایلات ویژه انسانی در آن شکل می‌گیرد، فهم و تعقل عمیق نیز مربوط به همین مرتبه از وجود انسان است. از همین رو در قرآن کافران و منافقان به نداشتن قلبی دارای تفقه توصیف شده‌اند (اعراف: ۱۷۹) و در مرتبه‌ای بالاتر، مخاطب تذکرات قرآن تنها کسانی دانسته شده‌اند که دارای قلب باشند یا اهل تسلیم و متابعت در مقابل حق باشند (ق: ۳۷). قلب همواره در معرض دگرگونی و تحول است؛ از این رو تکرار افعال، امیال انسان را تغییر می‌دهد (بقره: ۷۴ و ۲۲۵) و امیال او بر انتخاب‌هایش اثرگذار است؛ همچنان‌که شناخت و معرفت نیز بر عمل و امیال تأثیرگذار است. با این بیان می‌توان به این نتیجه رسید که ایجاد، حفظ و استكمال ایمان در گرو مراقبت از قلب در برابر آلودگی و تیرگی (زیغ و رین) است (آل عمران: ۷؛ مطففین: ۱۴). بخشی از این مراقبت در گرو رعایت بایدها و نبایدهایی است که در قرآن برای محبت و معانی قریب به آن (مودت، ولایت و...) بیان شده است.

بایسته‌های محبت در قرآن

وقتی سخن از اوامر و نواهی شریعت به طور عام و قرآن به طور خاص به میان می‌آید، عموماً ذهن‌ها به سمت آیات الاحکام معطوف می‌شود؛ آیاتی که نسبت به کاربرد آنها در زندگی روزمره و حیطة وسیع کاربرد، چندان هم پرشمار نیستند. اما کمتر به این نکته پرداخته شده که درباره محبت و مدیریت امیال چند آیه در قرآن می‌توان یافت. با جستجو در آیات قرآن، بالغ بر هفتاد آیه به نحوی یا دارای امر و نهی‌هایی درباره محبت است یا نوعی از محبت و ولایت را ممدوح یا مذموم می‌شمارد و به نوعی جملات خبری قابل حمل بر انشا هستند.

برخی از آیاتی که بایسته‌های محبت را در قالب فعل نهی بیان می‌کنند، بدون نام بردن از گروه خاصی مثل یهود و نصارا، منافقان، مشرکان یا کافران، به طور عام مؤمنان را از دوستی صمیمی و نزدیک با غیرخودشان نهی می‌کند: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، محرم اسراری از غیر خود انتخاب نکنید، آنها از هر گونه شرّ و فسادی درباره شما کوتاهی نمی‌کنند، آنها دوست دارند شما در رنج و زحمت باشید، دشمنی از دهان [و کلام]شان آشکار شده و آنچه در دل‌هایشان پنهان می‌دارند، از آن مهم‌تر است».^۶ اما در آیات دیگر گاه مؤمنان از ولی گرفتن منافقان نهی شده‌اند: «چرا درباره منافقان دو دسته شده‌اید، پس از آنها دوستانی انتخاب نکنید، مگر اینکه در راه خدا هجرت نمایند...»^۷ و گاه از ولی گرفتن کافران: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، غیر از مؤمنان، کافران را ولی و تکیه‌گاه خود قرار ندهید»^۸ یهود و نصارا: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، یهود و نصارا را ولی انتخاب نکنید، آنها اولیای یکدیگرند و کسانی از شما که با آنان دوستی کنند، از آنها هستند، خداوند جمعیت ستمکار را هدایت نمی‌کند»^۹ و مسخره‌کنندگان دین، خواه این مسخره‌کنندگان از اهل کتاب باشند یا از کفار:

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، افرادی که آیین شما را به استهزا و بازی می‌گیرند - از اهل کتاب و مشرکان - ولی خود انتخاب نکنید و از خدا بپرهیزید اگر ایمان دارید».^{۱۰} در برخی آیات مؤمنان از اینکه پدران و برادران خود را ولی و دوست خود بگیرند، نهی شده‌اند و این در صورتی است که آنان کفر را بر ایمان ترجیح داده و آن را دوست‌تر داشته باشند: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هرگاه پدران و برادران شما کفر را بر ایمان ترجیح دهند، آن‌ها را ولی [و یار و یاور و تکیه‌گاه] خود قرار ندهید...».^{۱۱}

اما آیه‌ای نیافتیم که مؤمنان را به محبت نسبت به کسی امر کند؛ تنها در وصف مؤمنان آمده که با یکدیگر برادرند، بین آنها رحمت حاکم است و بیشترین محبت را نسبت به خدا دارند؛ همچنین خداوند به پیامبر امر کرده که اجر رسالت خود را مودت ذی‌القربی قرار دهد. این نوعی تحریض درباره مودت به اهل بیت است بدون اینکه امر مستقیم درباره محبت به کسی داشته باشد. «پس مودتی که اجر رسالت فرض شده، چیزی ماورای خود رسالت و دعوت دینی و بقا و دوام آن نیست» (علامه طباطبایی، ۱۳۹۰: ۱۸ / ۶۴).

به نظر نگارنده نبود امر به محبت در قرآن از آن روست که محبت امری قلبی و درونی و حاصل شناخت و ادراک زیبایی و کمال نسبت به محبوب و ناشی از وجود سنخیت بین محب و محبوب است؛ از این رو امر به محبت کسی در صورتی که شرایط تحقق محبت حاصل نشده باشد، امری لغو و غیر حکیمانه است. از همین روست که در بررسی بایسته‌های محبت در قرآن به‌خصوص نهی‌های قرآن پرداختیم. البته ممکن است این پرسش رخ بنماید که اگر محبت امری درونی است که امر درباره تحقق آن مفید نیست، چگونه نهی‌های متعددی

درباره محبت در قرآن وجود دارد. پاسخ این پرسش در ذیل عنوان بعد مطرح خواهد شد.

دسته‌ای دیگر از آیات که بایسته‌های محبت را بیان می‌کنند، به صورت جملات خبری‌اند: «هیچ قومی را که به خدا و روز رستاخیز ایمان دارند، نمی‌یابی که با دشمنان خدا و رسولش دوستی کنند، هرچند پدران یا فرزندان یا برادران یا خویشاوندانشان باشند».^{۱۲} شاید بتوان این آیه را صریح‌ترین و جامع‌ترین آیه در موضوع مدیریت میل و مودت دانست؛ چراکه به صورت یک قاعده کلی بیان می‌کند که قومی را نمی‌یابی که به خدا و حیات پس از مرگ ایمان داشته باشند و با این حال نسبت به دشمنان خدا و رسولش اهل محبت و مودت باشند، حتی اگر پدر، فرزند، برادر یا خاندانشان باشند. این موضوع همچنین بیانگر حفظ جایگاه و مراتب طولی مودت است. ملاک حبّ باید خداوند و رضایت و اطاعت از او باشد و روابط خویشاوندی، اگر در مقابل مسیر بندگی و رضایت الهی باشد، نباید در قلب جایگاهی داشته باشد؛ گرچه اصل احسان برای نزدیکان و حتی عموم بشریت، منوط به اعتقادات و عملکردهای آنها نیست؛ اما محبت که راه دادن کسی در بالاترین مراتب وجودی انسان یعنی قلب اوست، دایره‌ای بسیار تنگ‌تر از احسان و دستگیری از دیگران دارد.

در آیه «بگو اگر پدران و فرزندان و برادران و همسران و طایفه شما و اموالی که به دست آورده‌اید و تجارتی که از کساد شدنش می‌ترسید و خانه‌هایی که به آن علاقه دارید، در نظرتان از خداوند و پیامبرش و جهاد در راه او محبوب‌تر است، در انتظار باشید که خداوند عذابش را بر شما نازل کند و خداوند جمعیت نافرمان‌بردار را هدایت نمی‌کند»^{۱۳} و آیه «بعضی از مردم معبودهایی غیر از خداوند

برای خود انتخاب می‌کنند و آنها را همچون خدا دوست دارند؛ اما آنها که ایمان دارند، عشقشان به خدا [از عشق مشرکان نسبت به معبودهایشان] شدیدتر است و آنها که ستم کردند [و معبودی غیرخدا برگزیدند] هنگامی که عذاب (الهی) را مشاهده کنند، خواهند دانست که تمام قدرت، از آن خداست و خدا دارای مجازات شدید است^{۱۴} با لسان تهدید و وعده عذاب با کسانی که چیزهایی را محبوب‌تر از خدا می‌دارند، سخن گفته است. با اینکه نهی مستقیم در آیه نیست اما به شدیدترین لحن افراد را از محبوب‌تر داشتن چیزی یا کسی نسبت به خداوند باز می‌دارد.

در برخی از آیاتی که در این بخش به آن استناد شد، مانند دو آیه اخیر، از ریشه «حُب» یا «وُد» استفاده شده؛ اما در بسیاری از آیات ریشه «ولی» به کار رفته است. از آنجا که ولایت دارای معانی متعددی است، لازم است معنای ولایت در این آیات بررسی شود. علامه طباطبایی ذیل آیه ۵۱ سوره مائده^{۱۵} به تفصیل به این موضوع پرداخته و معنای محبت را ترجیح داده‌اند. از نظر ایشان مراد از ولایت، همان محبت، اتحاد و مودت است نه ولایت هم‌سوگندبودن؛ چون معنا ندارد خداوند بفرماید با یهود و نصارا هم‌سوگند نشوید که آنها هم‌سوگند یکدیگرند. مگر هم‌سوگندبودن آنها با یکدیگر مزاحم و منافی آن است که مسلمین هم با آنها هم‌سوگند شوند؟ پس آن ولایتی که بین نصارا و یهودیان وحدت به وجود می‌آورد و آنها را به یکدیگر پیوند می‌دهد، ولایت محبت و تعصب قومی و یا پیوندهای مذهبی و دینی است نه ولایت به معنای هم‌سوگندبودن. همچنین عبارت «وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ» (مائده: ۵۱) بیان می‌کند آن معیاری که باعث می‌شود اولیا و دوستان یک گروه از آن گروه شمرده شوند، محبت و مودت است؛ یعنی همان عاملی که اجتماع متفرق آنها را به

جمعیت تبدیل می‌کند و بین ارواح آنها پیوستگی ایجاد می‌کند. مؤید دیگر اینکه در آیه اول سوره ممتحنه می‌فرماید: «یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا عدوی و عدوکم اولیاء تلقون إلیهم بالموذنة...» در صدر آیه مؤمنان را از ولایت کافران نهی می‌کند و در ادامه می‌فرماید با مودت آنها را ملاقات می‌کنید. این قرینه روشنی است بر اینکه ولایت به معنای محبت و مودت به کار رفته است. همچنین در آیه «لا یتخذ المؤمنون الکافرین اولیاء من دون المؤمنین و من یفعل ذلک فلیس من الله فی شیء إلا ان تتقوا منهم تقاة و یحذرکم الله نفسه و إلی الله المصیر» (آل عمران: ۲۸) مؤمنان را از ولایت کافران نهی کرده؛ در حالی که در زمان نزول آیه بین رسول خدا از یک سو و یهود، نصارا و مشرکان از سوی دیگر معاهده‌ها و قراردادهایی برقرار بود (طباطبایی، ۱۳۹۰: ۵/۶۰۹-۶۱۱).

وجه دیگری که درباره معنای ولایت هست، معنای صاحب امر و اولی به تصرف است که در آیه ۵۵ سوره مائده آمده است. این وجه چنان بعید است و صاحب امر و اختیاربودن غیرمؤمنان بر مؤمنان چنان قبیح و مطرود بوده که هیچ یک از مفسران چنین احتمالی را بیان نکرده‌اند و علامه طباطبایی هم در صدد نفی چنین احتمالی برنیامده‌اند.

اینجا سؤالی اساسی رخ می‌نماید که چرا مؤمنان با این شدت از محبت ورزیدن به اهل کتاب و کفار نهی شده‌اند؛ یعنی همان مؤمنانی که در احسان به غیرمسلمان نه تنها منع نشده‌اند، بلکه تشویق هم می‌شوند؛ اما هشدار داده می‌شوند که مبادا محبت ایشان را در قلب خود قرار دهید. در گفتار بعد، بر اساس مبانی ملاصدرا- البته بدون اینکه خود او به این موضوع پرداخته باشد- به تبیین این نهی‌های الهی می‌پردازیم.

تبیین چرایی بایسته‌های محبت در قرآن از منظر حکمت متعالیه

بایدها و نبایدهایی که در قرآن درباره محبت و ولایت آمده، با دلایلی همراه است؛ از جمله اینکه هر کس با غیر مؤمنان رابطه ولایت و محبت برقرار کند از آنان است؛ همچنین اینکه آنان خیرخواه مؤمنان نیستند، دشمنی از زبان‌هایشان هویداست و عداوتی که در دل پنهان می‌دارند بیشتر است. اما با استفاده از نفس‌شناسی ملاصدرا و توجه به شئون و مراتب و احوال نفس می‌توان تبیین عقلی و انسان‌شناختی از حکمت این نهی‌های الهی بیان داشت و به درک بهتری از رابطه ایمان و محبت پی برد.

الف) نخستین چرایی که باید به آن پرداخته شود، اصل نهی قرآن از محبت غیرمؤمنان است. از آنجا که محبت امری قلبی و تاحدودی غیرارادی است، امر و نهی نسبت به آن مفید و حکیمانه به نظر نمی‌آید و چنان‌که پیش‌تر اشاره شد، در قرآن به مؤمنان امر نشده که چه کسانی را دوست داشته باشید؛ اما بارها از دوستی گروه‌هایی نهی شده‌اند. پاسخی که می‌توان برای این پرسش ارائه کرد، دارای چند جهت است: اول اینکه در بیشتر آیات مورد نظر واژه «اتخاذ» و مشتقات آن وجود دارد و این مشعر این معناست که وقتی مؤمنان در جایگاه انتخاب و اتخاذ دوست و ولی هستند، از غیر خود کسی را انتخاب نکنند؛ یعنی تا آنجا که عمل ارادی «اتخاذ ولی» انجام می‌شود، از غیرمؤمنان دوست صمیمی و همراز برنگزینند. جهت دوم اینکه چون همه مؤمنان از جهت مرتبه معرفت و ایمان یکسان نیستند، خداوند کسانی را که در مراتب پایین ایمان هستند، از دوستی غیر مؤمنان نهی می‌کند؛ از این رو ادعا می‌شود مخاطب این نهی‌ها افرادی با درجات نازل‌تر ایمان‌اند؛ چراکه تحقق حقیقت ایمان، چنان‌که قرآن خود بیان می‌دارد، جز با محبت خداوند و مؤمنان سازگار نیست؛ یعنی معرفت و ایمان

این افراد به مرتبه‌ای نرسیده که قلبشان محبت غیر مؤمن را نطلبند و ذائقه آنها ذائقه اهل ایمان و محبت الهی نشده است. همین افرادی که در گام‌های نخستین دینداری هستند، بیشتر در معرض تزلزل و آسیب‌پذیری از معاشرت محبت‌آمیز با غیر مؤمنان‌اند. در واقع قرآن با این نهی‌ها از مؤمنان می‌خواهد با اراده و برای کسب قرب و رضایت الهی بر میل خود برای دوستی با غیر مؤمنان غلبه‌کنند تا ایمان خود را از تزلزل و زوال حفظ نمایند.

ب) از جمله آثار تبعی و قهری محبت، تمایل به مشابَهت به محبوب است؛ حال اگر صفاتی که بر عقل غلبه می‌کند صفات شیطنی باشد، مبدأ آن یا ذاتی است یا اکتسابی. از طریق معاشرت با اشرار و پذیرفتن دین کفار، شیطان بر قلب غلبه می‌کند و به هم‌جنس خود از احزاب شیطان میل می‌کند و از حزب‌الله و اولیای او روی‌گردان می‌شود. همین امیال در جوارح و اعمال او جاری می‌شود و حیات و سبک زندگی او را به غیر مؤمنان مشابه می‌کند. این مشابَهت در رفتار، سبب دورشدن او از رحمت الهی می‌گردد؛ در حالی که اگر صفات ملک بر انسان غلبه کند، به حزب‌الله میل پیدا می‌کند و به سمت اغوای شیطان و فریب‌ها و تسویل‌های نفس اماره متمایل نمی‌شود و طاعت الهی از او ظاهر می‌شود و همین اعمال، سبب قرب او به خدا و رسیدنش به رضایت الهی می‌شود (ملاصدرا، ۱۳۶۶/الف: ۲۴۲/۵). این طاعات و معاصی از خزائن غیب به عالم شهادت، به واسطه خزانه قلب ظاهر می‌شود؛ چون خزانه قلب از خزائن ملکوت است.

ج) محبت خواه به حق باشد یا به باطل، به دلیل لوازم محبت از جمله انس به محبوب بر ذائقه باطنی انسان اثرگذار است؛ از این رو گاه امری که موجب لذت فراوان معنوی می‌شود، حاضر است؛ ولی انسان به دلیل غفلت از آن یا

مشغول بودن به غیر آن احساس لذت نمی‌کند؛ مثل متفکری که از صداهای خوش اطرافش غافل می‌شود یا آفتی مثل بیمار مزاجش را تغییر داده و طبعی که باید از آن امر لذت ببرد، از حال اولیه‌اش خارج شده و در نتیجه لذت و زیبایی آن را احساس نمی‌کند. گاه نیز انس طولانی موجب سازگاری بین طبع انسان و امر خارجی می‌شود. در این صورت ممکن است انسان از چیزی لذت ببرد که نسبت به طبع اولیه‌اش ناخوشایند باشد. مصاحبت با غیر مؤمن ذائقه انسان را از طبع فطرت توحیدی به چندگانگی و تکثر می‌کشاند. «گاه نیز درک نکردن لذت به دلیل ضعف قوه مدرکه است؛ مثل چشمی که ضعیف شده و از کمترین نوری اذیت می‌شود. اگرچه این میزان نور برای طبع سلیم موافق طبع و لذیذ است» (ملاصدرا، ۱۳۵۴: ۱۵۰). به همین صورت قلب انسان با انس به باطل، از دیدن حق و عمل کردن بر اساس آن لذت نمی‌برد و تمایل درونی او به باطل قوی می‌شود و عمل مخالف رضایت حق تعالی در ذائقه او شیرین و خوشایند می‌شود؛ از همین رو ذائقه حاکم بر سبک زندگی او از ذائقه اهل ایمان فاصله می‌گیرد. این خاصیت نور باطنی است که از فطرت انسان، پرتوافشان می‌شود و اگر منبع الهی آن یعنی فطرت، زنده به گور نشود و غبار آلودگی‌ها و تیرگی هواهای نفسانی آن را نپوشاند، همواره پرفروغ خواهد بود؛ ولی اگر در پشت ظلمت گناه پنهان گردد و انسان گنه‌کار، حقیقت خود را نبیند، از آن رو که نوری ندارد، خود را گم و پس از مدتی خویشتن را به کلی فراموش می‌کند (جوادی آملی، ۱۳۸۱: ۱۳۴).

د) وجود انسان امری مجرد، بسیط و تجزیه‌ناپذیر است؛ از این رو نمی‌تواند جزئی از آن به سمتی مایل و جزء دیگر در خلاف جهت او باشد. قلب، لب یا همان حقیقت باطنی انسان موطن ایمان اوست. اگر محبتی در خلاف مسیر معبود

در او وارد شود یا بر اساس قوت ایمان از مرتبه محبوب بودن ساقط می‌شود یا اگر ایمان ضعیف باشد، محبوب غیر الهی قلب انسان را به خود اختصاص می‌دهد و ایمان در قلب ضعیف شده و به فسق و عدم رعایت سنت‌های الهی در عمل منجر می‌شود و سرانجام ایمان از قلب رخت برمی‌بندد. در این صورت ابتدا فرد دارای قلبی است که تعقل نمی‌کند و به حقیقت پشت می‌کند و در مراتب شدید بعد از حق، دیگر فرد فاقد درجه قلب می‌شود. وقتی فاقد قلب شد، دیگر توان ادراک حق را از دست می‌دهد و دیگر نه تنها محبت خدا به دلیل ناسازگاری با محبت غیر مؤمن از قلب او رخت برمی‌بندد، بلکه ایمان خود را نیز به دلیل زیغ قلب و محروم شدن از معرفت از دست می‌دهد. «دو راهنمای در طول هم برای انسان وجود دارد: علم و محبت. اولی خدا را به انسان می‌نمایاند و دومی انسان را به خدا می‌رساند. اگر مؤمنی، هم عالم بود و هم دوست خدا، این ایمان و علم و محبت او را به خدا نزدیک می‌کند؛ اما اگر به جایگاهی رسید که نه تنها دوست خدا بود که خدا هم دوست او بود، چنین انسانی را خداوند به خود می‌رساند. راه این سعادت بزرگ آن است که انسان، محب خدا باشد و از ولی خدا در همه حال تبعیت کند تا پس از نزدیک شدن به خدا، محبوب خداوند گردد» (جوادی آملی، ۱۳۸۱: ۱۳۴). با مدیریت نکردن امیال و تبدیل کردن قلب به خانه اغیار، انسان نه تنها راه محبت خدا که راه معرفت و در نتیجه ایمان به او را نیز بر خود مسدود می‌کند.

ه) آیاتی که به صورت کلی و بدون استثنا بیان می‌کند که هیچ قومی را که به خدا و روز رستاخیز ایمان ندارند نمی‌یابی که با دشمنان خدا و رسولش دوستی کنند، هرچند نزدیک‌ترین خویشاوندانشان باشند، به این صورت قابل

تبیین است که ایمان ناشی از شناخت است و کسی که حقیقتاً خدا را شناخته باشد و تسلیم در برابر او را در قلب خود جای داده باشد، زیبایی و کمالی در دشمن خدا نمی‌بیند و محال است چنین افرادی را دوست داشته باشد. فطرت و عقل استکمال‌شده با ایمان، قطعاً بر گرایش‌های غریزی و طبیعی غلبه می‌کند؛ از این رو در قلبی که محل شناخت خدا و جمال و جلال اوست، جایی برای غیر نیست، حتی اگر آن غیر، نزدیک‌ترین روابط خونی و نسبی را با انسان داشته باشد.

و) تا چیزی برای انسان دوست‌داشتنی نباشد، در قلب او راه نمی‌یابد و شایسته پرستش شناخته نمی‌شود و متقابلاً اگر چیزی محبوب انسان شد، محور میل و عمل او واقع می‌شود. پس در واقع معبود همان محبوب است؛ یعنی نمی‌شود چیزی معبود انسان قرار گیرد که محبوب او نباشد. بدون حب، عبادت معنا ندارد. این مطلب را می‌توان از عبارت حضرت ابراهیم هنگام مشاهده غروب ستاره دریافت. ایشان وقتی ستاره را دید، فرمود: «هذا ربی». وقتی ستاره غروب کرد، فرمود: «لا احب الا فلین» (انعام: ۶۷). با اینکه سخن از برگزیدن چیزی برای پرستش بود، ایشان محبت را به میان آورد؛ گویی استدلالی در این میان مخفی شده: «من چیزی را می‌پرستم که دوست بدارم، اما من افول‌کنندگان را دوست ندارم. در نتیجه من افول‌کنندگان را نمی‌پرستم».

اگر مؤمن، فردی خارج از جرگه مسلمانان را محبوب خود قرار دهد، نشانگر آن است که ایمان به چیزی را ابراز می‌کند که محبوب او نیست و بر مبادی میل او اثر نگذاشته است. علاوه بر اینکه این اتخاذ ولیّ خبر از نبود یا ضعف ایمان او می‌دهد و موجب می‌شود آن محبوب، امیال و باورهایی را در فرد ایجاد کند که در

وهله اول نظام ارزشی فرد را دچار دوگانگی می‌کند و در وهله دوم ذائقه او را از تبعیت از حق می‌گرداند و کفری که مبعوض خداست، در نظرش زیبا جلوه می‌دهد. البته میزان تبعیت، تابع شدت محبت است و میزان تأثیرپذیری از غیر به قدرت عقلی و معرفتی فرد بستگی دارد.

ز) آن‌چنان‌که در بخش ایمان از دیدگاه ملاصدرا بیان شد، پایین‌ترین مرتبه ایمان همراه با اعتقاد به غیب است؛ خدا، ملائکه، وحی و قیامت که از مهم‌ترین متعلقات ایمان‌اند، با ادراکات حسی قابل شناخت نیستند؛ پس لازمه ایمان، فراتر رفتن انسان از مرتبه ادراکات حسی و به تبع آن ادراکات خیالی است؛ اما افرادی که در مراتب پایینی از ادراک عقلی هستند و عقل نظری آنها قوت لازم را نیافته، با معاشرت با غیرمؤمنان ادراکات حسی، خیالی و وهمی آنها بر عقلشان غلبه می‌کند؛ از این رو جذابیت‌های دنیایی و حتی جذابیت‌های اخلاقی و اجتماعی غیرمؤمنان آنها را شیفته خود می‌گرداند و آنها را به این باور غلط می‌رساند که برای ساختن حیات مطلوب ضرورتی در تبعیت از دین نیست. چنین افرادی به دلیل محروم بودن از بینه و فرقان تشخیص حق از باطل، شیفته ظاهر جذاب افراد و جوامع غیراسلامی می‌شوند، غافل از اینکه حتی اعمال به‌ظاهر خیر و اخلاقی آنان نیز سرابی است که چون آخرت سراغ آن بروند، چیزی از آن نمی‌یابند (نور: ۲۳) و همه چون خاکستری بر بادرفته است (فرقان: ۲۳). انس و معاشرت با غیر مؤمنان برای چنین افرادی، زمینه خودباختگی فکری و اعتقادی و از دست دادن باورهای دینی است؛ چون چنین افرادی در مراتب شناخت بیش از هر چیز متأثر از محسوسات و مخیلات خویش‌اند و قدرت تحلیل عقلی لازم را ندارند و به زبان قرآن فاقد لب‌اند.

ح) به گفته ملاصدرا قلب هرگز معطل نیست (ملاصدرا، ۱۳۶۶: ۱/ ۴۸۰). شاید بتوان این عبارت ملاصدرا را کلیدی‌ترین عبارت در لزوم مدیریت میل و محبت دانست. قلب هرگز معطل نیست؛ یعنی در هر حال چیزی را برای تعقل و تعلق می‌یابد و به آن می‌پردازد. اگر محبوب حق و حقیقی نبود، به اصنام خودساخته یا دیگرساخته مشغول می‌شود و بدترین متعلق قلب کسی است که دشمن محبوب حقیقی باشد. چنین محبتی امیال و احوال نفس را به سمت باطل سوق می‌دهد و کار انسان را به تقابل با حق می‌کشاند. به طور خلاصه می‌توان گفت قلب انسان همواره به چیزی متمایل است و جز راه حق و راه طاغوت، راه سومی برای انسان متصور نیست. به همین دلیل اگر انسان بر امیال قلبی خود مراقبت نکند و محبوبی غیر خدا و مخالف رضای او در دل جای دهد، در آرا و اندیشه و در عمل و کنش نیز مشابه و همدل غیرمؤمنان خواهد شد.

جمع‌بندی

انسان دارای سه مرتبه رفتار، صفات (امیال) و افکار است. این سه ساحت وجودی انسان همواره یکدیگر را تحت تأثیر قرار می‌دهند. محبت در حیطه امیال و ایمان در حیطه شناخت‌های انسان قرار دارد. تمام مقامات دین نیز به دلیل مطابقت با فطرت انسان از معارف، احوال و اعمال تشکیل شده است؛ معارف اصل اند که احوال را به وجود می‌آورند و احوال، اعمال را به همراه دارند؛ از این رو اگر شناخت به خدا تحقق یابد، رفتار و امیال انسان نیز توحیدی می‌شود و اگر رفتار یا امیال انسان از حیطه رضایت حق خارج شد، شناخت او را متأثر می‌کند و شناخت توحیدی فرد را از او می‌ستاند. در این صورت انسانی که زمانی خدا‌باور بود، بر اثر محبت به غیر مؤمنان، در امیال و رفتار مشابه و هماهنگ با

آنان خواهد شد. این مشابهت رفته رفته او را به جرگه کفر می کشاند.

ایمان و محبت که از صفات و احوال نفس مجرد انسان اند، همواره تأثیر متقابلی بر هم دارند. نهی قرآن خطاب به مؤمنان در دوست داشتن و صمیمی شدن با غیر مؤمنان از آن روست که چنین محبتی از درجه ایمان فرد و تقید عملی او به شرع می کاهد. در مقابل دوست داشتن محبوب خدا یعنی مؤمنان و اولیای الهی عبادتی قلبی است که هم رضایت خداوند، قرب به او و شدت یافتن ایمان را به همراه دارد و هم انسان را در میدان امیال با رضایت معبودش هم ذائقه و هم سلیقه می کند. چنین محبتی بر مبادی میل انسان اثر می گذارد و صفات و افعال مورد رضایت معبود را برای عبد لذیذ و دوست داشتنی می گرداند. پس هم مدیریت امیال بر شدت ایمان که امری تشکیک پذیر است، اثر می گذارد و هم وجود و شدت ایمان موجب ایجاد و شدت محبت نسبت به خداوند، اوامر او و بندگان محبوب او می شود. در این صورت دینداری برای فرد یک تحمیل بیرونی یا یک مهارکننده دست و پاگیر نیست، بلکه پیمودن مسیر زندگی با محبوب و به نحو مطلوب برای اوست.

منابع

- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۱)، صورت و سیرت انسان در قرآن، غلامعلی امین دین، قم: مرکز نشر اسراء، ج ۲.
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۴)، معرفت‌شناسی در قرآن، حمید پارسانیا، قم: مرکز نشر اسراء، ج ۳.
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۸)، تفسیر انسان به انسان، قم: مرکز نشر اسراء، ج ۲.
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۸ الف)، تفسیر تسنیم، قم: مرکز نشر اسراء، ج ۸.
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۸ ب)، معاد در قرآن، علی زمانی قمشهای، قم: مرکز نشر اسراء، ج ۶.
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۹ الف)، جامعه در قرآن، مصطفی خلیلی، قم: مرکز نشر اسراء، ج ۳.
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۹ ب)، ادب فنای مقربان، محمد صفایی، قم: مرکز نشر اسراء، ج ۷.
- صدرالدین شیرازی (ملاصدرا)، محمد (۱۳۵۴)، المبدأ و المعاد، تهران: انجمن حکمت و فلسفه ایران.
- صدرالدین شیرازی (ملاصدرا)، محمد (۱۳۶۳)، مفاتیح الغیب، محمد خواجوی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی انجمن اسلامی حکمت و فلسفه ایران.
- صدرالدین شیرازی (ملاصدرا)، محمد (۱۳۶۶ الف)، تفسیر القرآن الکریم، محمد خواجوی، قم: انتشارات بیدار.
- صدرالدین شیرازی (ملاصدرا)، محمد (۱۳۶۶ ب)، شرح اصول کافی، محمد خواجوی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- صدرالدین شیرازی (ملاصدرا)، محمد (۱۳۶۸)، الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة، قم: مکتبة المصطفوی.
- صدرالدین شیرازی (ملاصدرا)، محمد (۱۳۷۵)، کسر اصنام الجاهلیه، قم: انتشارات حکمت، ج ۱.
- طباطبایی، محمدحسین (۱۳۷۰)، رسائل توحیدی، علی شیروانی، تهران: انتشارات الزهراء، ج ۱.
- طباطبایی، محمدحسین (۱۳۷۱)، انسان از آغاز تا انجام، صادق لاریجانی، تهران: انتشارات الزهراء، ج ۲.

- طباطبایی، محمدحسین (۱۳۹۰ق)، *المیزان فی تفسیر القرآن*، بیروت: مؤسسه اعلمی للمطبوعات، ج ۲.
- طباطبایی، محمدحسین (۱۴۲۷ق)، *تفسیر البیان فی الموافقه بین الحدیث و القرآن*، اصغر ارادتی، بیروت: دارالتعارف للمطبوعات.
- کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۲۹ق)، *کافی*، قم: دار الحدیث، ج ۱.
- مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی (۱۴۰۳ق)، *بحار الأنوار*، تحقیق جمعی از محققان، بیروت: دار إحياء التراث العربی.
- مصطفوی، حسن (۱۳۶۸)، *التحقیق فی کلمات القرآن الکریم*، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- موسوی خمینی، روح‌الله (۱۳۸۱)، *تقریرات فلسفه امام خمینی*، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.

پی نوشت ها:

۱. اعلم ان العشق معناه الابتهاج بتصور حضرت ذات ما.
۲. استدعاء اكمال هذا التصور والحركة الى تسميم هذا الابتهاج.
۳. الايمان الحقيقي نور فائض من الله على القلب، به ينكشف أحوال المبدل و أسرار المعاد.
۴. اطمینان (بقره: ۲۶۰)، زیع (آل عمران: ۸-۷)، الفت (آل عمران: ۱۰۳)، اطمینان (آل عمران: ۱۲۶) و غلّ (حشر: ۱۰).
۵. وَ مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ (نور: ۴۰).
۶. يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بَطَانَةً مِنْ دُونِكُمْ لَا يَأْلُونَكُمْ خَبَالًا وَدُوا مَا عَيْتُمْ قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ وَ مَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ قَدْ بَيَّنَّا لَكُمْ الْآيَاتِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ (آل عمران: ۱۱۸).
۷. فَمَا لَكُمْ فِي الْمُنَافِقِينَ فِتْنَةٍ... فَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ أَوْلِيَاءَ حَتَّىٰ يَهَابُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ... (نساء: ۸۸-۸۹).
۸. يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ... (نساء: ۱۴۴).
۹. يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَ النَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَ مَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (مائده: ۵۱).
۱۰. يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُوعًا وَ لَعِبًا مِنَ الَّذِينَ أوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَ الْكُفَّارَ أَوْلِيَاءَ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (مائده: ۵۷).
۱۱. يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا آبَاءَكُمْ وَ إِخْوَانَكُمْ أَوْلِيَاءَ إِنْ اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ عَلَيَّ الْإِيمَانَ... (توبه: ۲۳).
۱۲. لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ لَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ... (مجادله: ۲۲).
۱۳. قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَ أَبْنَاؤُكُمْ وَ إِخْوَانُكُمْ وَ أَزْوَاجُكُمْ وَ عَشِيرَتُكُمْ وَ أَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَ تِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَ مَسَاكِينُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ جِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّىٰ يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ (توبه: ۲۴).
۱۴. وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَ الَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ وَ لَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرُونَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا وَ أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ (بقره: ۱۶۵).
۱۵. يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَ النَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ... (مائده: ۵۱).

